مجلهٔ
ایران شناسی
ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

سال نهم، شمارهٔ ۲ تابستان ۱۳۷۶ (۱۹۹۷م.)

جلال متینی

خیامِ شاعر

به مناسبت نهصدمین سال درگذشت
حکیم عمر خیام نیشابوری*

از زادروزِ خیام (خواجهٔ امام، حجة الحق، حکیم ابوالفتح - یا: ابوحفص - عمر بن ابراهیم الخیامی - یا: الخیّام، خیام) خبری نداریم. ولی می دانیم که زادگاهش نیشابور بوده

---

* در اواخر ماه سپتامبر گذشته، رونوشت نامهٔ مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۹۶ یونسکو به امضای Bernard Jacquot Sveics مسؤول طرح «بیت الحکمه» در یونسکو با دو برگ ضمائم آن به دستم رسید که در آن تصمیم سازمان یونسکو درباب بزرگداشت خیام اعلام گردیده بود. همین که نظری بر آن افکندم، ضمن آن که از اقدام یونسکو خوشحال شدم، دچار تعجب نیز گردیدم زیرا در آن اوراق مطلقاً به این موضوع حتی اشاره ای هم نگردیده بود که خیام، نیشابوری و ایرانی ست. به دوستی که آن اوراق را در اختیارم قرار داده بود گفتم، شگفتا هنوز نیشابور جزء خاک ایران است و هنوز گروهی از آزادگان! درصدد تجزیهٔ آن از خاک ایران برنیامده اند که یونسکو نیشابوری بودن و ایرانی بودن را از خیام سلب کرده است! آن دوست موضوع را با احسان نراقی در پاریس درمیان گذاشت، پس از دو سه هفته - به یقین با کوشش نراقی - برنارد ژاکوت در نامهٔ مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۹۶ خود خطاب به این بنده، متن اصلاح شده ای را برایم فرستاد که در آن از خیام به عنوان شاعر، ریاضیدان... ایرانی نام برده شده بود. فرصتی ست مناسب برای سپاسگزاری از یونسکو به مناسبت اعلام سال خیام، و نیز تشکر از فرد یا افرادی که در تصحیح متن توصیهٔ یونسکو اقدام کرده اند، و به امید آن که این اصلاحیه برای همه فرستاده شده باشد.

و در همان شهر نیز روی در نقاب خاک کشیده است، و اما در چه تاریخی؟ روایتها مختلف است. قدیمترین مؤلفی که از خیام نام برده نظامی عروضی مؤلف چهارمقاله است که کتاب خود را بین سالهای ۵۵۱ و ۵۵۲ هـ. ق. تألیف کرده است. او می نویسد که در سال ۵۰۶ خیام را در شهر بلخ و در کوی برده فروشان در سرای امیر ابوسعید جرّه ملاقات کرده است. و در دنبال سخنان خود افزوده است که چون به سال ۵۳۰ به نشابور رسیدم چهار (یا: چند) سال بود که آن بزرگ درگذشته بود.[1] بدین ترتیب زنده بودن خیام تا ۵۰۶ محرز است. شادروان عباس اقبال از بین سالهای مختلف، سال ۵۱۷ را صحیح ترین قول دربارهٔ وفات خیام شمرده،[2] و ظاهراً یونسکو نیز بر این اساس، سال ۱۴۱۷ هـ. ق. (۱۹۹۷ میلادی) را نهصدمین سال وفات او اعلام کرده است.

اطلاعات ما دربارهٔ خیام علاوه بر آثار وی منحصر به چند کتابی ست که در آنها از وی نام برده شده، و مجتبی مینوی نیز فهرست آنها را تهیه کرده است. قدیمی ترین آنها نامهٔ حکیم سنائی ست خطاب به خیام.[3]

و اما، در این موضوع کمترین تردیدی وجود ندارد که خیام در درجهٔ اول «عالِم» است و حکیم و ریاضیدان، نه شاعر، به همین جهت است که یونسکو نیز به پیروی ازمتخصصان «تاریخ علوم»، از وی به عنوان «یکی از بزرگترین ریاضیدانان قرون وسطی» نام برده است. آثار او بیشتر به زبان عربی - یعنی زبان علمی دنیای اسلام در آن روزگار - است بدین شرح: رساله ای در جبر و مقابله، رسالة فی شرح ما اشکل مِن مصادرات اقلیدس، مختصری در طبیعیات، رساله ای در وجود، و رساله ای در کَون و تکلیف. چند رسالهٔ دیگر هم به وی نسبت داده شده که از آن جمله است نوروزنامه به زبان فارسی.[4]

برای آن که به مقام خیام در ریاضیات و نیز به ارزش رسالهٔ جبر و مقابلهٔ او در سطح جهانی پی ببریم، به نقل اظهار نظر غلامحسین مصاحب ریاضیدان برجستهٔ معاصر در این جا بسنده می کنیم:

«خیام اول کسی ست که به تحقیقِ منظم علمی در معادلاتِ درجاتِ اول و دوم و سوم پرداخته است، و آنها را طبقه بندی نموده، و همهٔ صُور معادلات درجهٔ سوم را منظماً مورد تحقیق قرار داده، و آنها را به طریق هندسی (ولی در اغلب موارد ناقص) حل کرده است، و نتایج کارهای خود را در این باب در رسالهٔ خود گرد آورده. محققین تاریخ علوم این رساله را معرّف فکر منظم علمی او و یکی از برجسته ترین آثار قرون وسطایی در علم جبر شمرده اند. این رساله نخست در ۱۷۴۲ [م.] در شهر لیدن (هلند) کشف شد، و سپس مورد توجه ریاضیون قرار گرفت، و سرانجام ف. وپکه متن آن را با ترجمهٔ فرانسوی و حواشی و

ملحقات به چاپ رسانید (پاریس، ۱۸۵۱). ترجمهٔ انگلیسی آن در ۱۹۳۱ در نیویورک، و ترجمهٔ روسی آن در ۱۹۵۳ در مسکو منتشر شد. متن عربی و ترجمهٔ فارسی مختصری از آن با حواشی و ضمایمی تحت عنوان جبر و مقابلهٔ خیام در ۱۳۱۷ هـ. ش. در تهران، و نیزمتن عربی آن با متن عربی رسالهٔ دیگری از خیام در این موضوع با ترجمهٔ فارسی کامل هر دو و حواشی و توضیحات مبسوط تحت عنوان حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر* درتهران در ۱۳۳۹ هـ. ش. به چاپ رسیده است.»[۵] وی در جای دیگر افزوده است که مجموعهٔ رسائل خیام اعم ازعربی و فارسی شامل رسالة فی البراهین علی مسائل الجبر و المقابله وغیره با ترجمهٔ روسی و تحقیقات در سال ۱۹٦۲ در مسکو چاپ شده است.[٦]

از حوادث زندگانی خیام چیز زیادی نمی دانیم. در برخی از مآخذ آمده است که وی و خواجه نظام الملک وزیر دانشمند سلجوقیان (٤۰۸ یا ٤۱۰ – ٤۸۵) و حسن صباح اسمعیلی (درگذشت ۵۱۸) همشاگردی بوده اند. اینان گرچه معاصر بوده اند لیکن تصور همشاگردی بودن آنان را با یکدیگر، با توجه به تاریخ تولد خواجه نظام الملک، بعید می دانند.[۷] با آن که نام خیام در امر تهیهٔ زیج ملکشاهی (سال ٤٦۷)، در زمان ملکشاه سلجوقی، در شمار دانشمندان آمده است پذیرفتن آن را غلامحسین مصاحب خالی از اشکال نمی داند.[۸] قِفطی در اخبار الحکماء نوشته است که وی به تعلیم علوم یونانی اشتغال داشته است.[۹] زکریا بن محمود قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد به مخالفت یکی از فقیهان با خیام اشاره کرده است که اگر افسانه هم باشد ظاهراً بر اساس واقعیتی ساخته شده است، زیرا به شرحی که بعد خواهد آمد پس از مرگ خیام نیز در چند کتاب آراء وی مورد طعن و لعن اهل شریعت قرار گرفته است. حکایت بدین شرح است که یکی از فقها هر روز صبح پیش از برآمدن آفتاب نزد خیام می رفت و درس حکمت می خواند و چون به میان مردم می آمد از او به بدی یاد می کرد. عمر خیام یک بار چند تن را با طبل و بوق در خانهٔ خود پنهان کرد. چون فقیه به عادت خود به خانهٔ وی آمد، فرمان داد تا طبلها و بوقها را به صدا درآوردند. مردم از هر سوی در خانهٔ او گرد آمدند. عمر [خیام] گفت: «ای مردم نیشابور، این فقیه شماست که هر

---

* این دو کتاب مهم تألیف غلامحسین مصاحب است که در دایرة المعارف فارسی از آنها نام برده ولی مؤلف آنها را معرفی نکرده است. مگر نه این است که از قدیم گفته اند «نهد شاخ پر میوه سر بر زمین»! در کتاب جبر و مقابلهٔ خیام که شامل متن عربی و ترجمهٔ فارسی رسالهٔ خیام در جبر و تاریخ ریاضیات تا زمان خیام است، برای نخستین بار مقام علمی خیام در ریاضیات به طور مستقل به زبان فارسی مورد بحث قرار گرفته است. کتاب حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر از انتشارات انجمن آثار ملی ست.

روز در همین هنگام نزد من می آید و درس حکمت می آموزد و آن گاه پیش شما از من به نحوی که می دانید یاد می کند. اگر من همان باشم که او می گوید پس چرا از من علم می آموزد، و اگر چنین نیست پس چرا از استاد خود به بدی یاد می کند!»[10]

و اما دربارهٔ شاعری خیام، در برخی از مآخذی که از وی نام برده شده است مثل چهار مقالهٔ نظامی عروضی به شاعری او مطلقاً اشاره ای نگردیده است، در حالی که بعضی دیگر از مؤلفان به شاعری او تصریح کرده اند چنان که شهرزوری می گوید «او را اشعار نیکویی به پارسی و تازی ست».[11] در میان مآخذ نوع دوم بعضی از مؤلفان با نقل شعر خیام و یا بی آوردن اشعارش بر او سخت تاخته و او را «فلسفی و دهری و طبایعی» و «سرگشتهٔ غافل و گمگشتهٔ عاطل» خوانده اند. ناگفته نماند که چند رباعی بسیار مشهور خیام که امروز در دسترس ماست از برکت وجود همین شریعتمدارانی ست که به استناد آن رباعیها خیام را غایبانه محکوم ساخته اند.

یکی از این مخالفان نجم الدین رازی ست که در مرصادالعباد (تألیف ۶۱۸) دو بار بدین شرح بر خیام تاخته است:

«بیچاره فلسفی و دهری و طبایعی که از این هر دو مقام محرومند و سرگشته و گمگشته، تا یکی از فضلا که به نزد ایشان به فضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است از غایت حیرت در تیه ضلالت او را جنس این بیتها می باید گفت و اظهار نابینایی کرد. بیت:

در دایره ای کامدن و رفتن ماست   او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می نزند دمی در این عالم راست   کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست؟

بیت:

دارنده چو ترکیب طبایع آراست   باز از چه قبَل فکندش اندر کم و کاست
گر زشت آمد پس این صُوَر عیب کراست   ور خوب آمد خرابی از بهر چراست

آن سرگشتهٔ نابینای «فانّها لاتعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور» را خبر نیست که حق تعالی را بندگانی اند که در متابعت سیّد اولین و آخرین بر کلّ کاینات عبور کرده اند...».[12]

وی بار دیگر با ذکر رباعی دوم، بدین شرح از خیام یاد کرده است:

«اما آنچ حکمت در میرانیدن بعد از حیات و زنده کردن بعد از ممات چه بود؟ تا جواب آن سرگشتهٔ غافل و گمگشتهٔ عاطل گفته آید که می گوید بیت:

دارنده چو ترکیب طبایع آراست   باز از چه قبل فکندش اندر کم و کاست

گر زشت آمد پس این صُوَر عیب کراست   ور نیک آمد خرابی از بهر چراست؟»[13]

قفطی نیز در اخبار الحکماء (تألیف ٦٤٦) ضمن آن که عمر خیام را «امام خراسان» خوانده، دربارهٔ اشعارش نوشته است «... که باطن آنها [رباعیهای خیام] به منزلهٔ مارهای گزنده ای برای شریعت است. چون اهل زمان بر دین او طعن زدند بر جان خود بیمناک شد و عنان زبان و قلم را از گفتار بکشید ...».[14]

قاضی محمد بن اسحق بن مظهر نظام الدین الاصفهانی (وفات بعد از ٦٨٠) نیز رباعی «دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست...» خیام را به عربی ترجمه کرده و چهار رباعی در ردّ آن و سرزنش خیام سروده است».[15]

کار در این باب به جایی رسیده است که مؤلف دبستان المذاهب برای آن که خیام را محکوم سازد، این رباعی سست را به وی نسبت داده است:

«من الاستشهاد حکیم عمر خیام بیت:
صانع به جهان کهنه همچون ظرفی ست   آبی ست به معنی و به ظاهر برفی ست
بازیچهٔ کفر و دین به طفلان بسپار   بگذر ز مقامی که خدا هم حرفی ست»[16]

ناگفته نماند که طعن بر خیام منحصر به قرون پیش نیست، چنان که به یاد دارم پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ که کشورهای انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی ایران را اشغال و انگلیسها رضاشاه را با بیشتر افراد خانواده اش از ایران تبعید کردند و به ژوهانسبورگ بردند، غیبت رضاشاه موجب گرمی بازار مذهب شد و از جمله روزنامه ای در تهران منتشر می گردید که نامش را به یاد ندارم، ولی در هر شمارهٔ آن، در دو طرف نام روزنامه، در سمت راست یک رباعی خیام چاپ می شد و در سمت چپ، یک رباعی در رد آراء خیام. در سالهای اخیر نیز نمی دانم که چاپ رباعیات خیام مانند آثار عبید زاکانی و کلیات ایرج میرزا در ایران اسلامی ممنوع گردیده است یا نه؟

آنچه از نظرتان گذشت تقریباً کوتاه شدهٔ تمام مطالبی ست که در شرح احوال خیام نوشته اند. بدین ترتیب روشن می گردد که در قرون پیش به جز معدودی از علما اعم از ریاضیدانان و منجمان که با آثار علمی خیام سر و کار داشته اند، و تنی چند از اهل مذهب که دو سه رباعی او را پیراهن عثمان قرار داده بودند تا وی را ملحد و دهری و طبیعی مذهب قلمداد کنند، به ندرت از شاعریِ خیام سخن گفته شده است، چه رسد به این که وی را «شاعر» به معنای دقیق کلمه بدانند و در ردیف شاعران بزرگش قرار دهند. گواه ما در اثبات این مدعا آن است که از زمان مرگ خیام در سال ۵۱۷ تا پایان قرن هشتم یعنی تقریباً در مدت سه قرن در کتابهای موجود، فقط در دوازده کتاب، تعداد ٦٧ رباعی (غیر مکرر) از

او نقل گردیده است که به جز ده رباعی که هر یک از آنها در دو تا پنج کتاب (با ضبطهای مختلف) تکرار شده است، بقیهٔ رباعیهای او فقط یک بار در یکی از آن کتابها آمده است. علاوه بر این کتابها، قدیمترین مجموعهٔ رباعیات خیام نیز نسخه ای ست مکتوب به سال ۸۶۵ در شیراز، محفوظ در کتابخانه بادلیان آکسفورد، مشتمل بر ۱۵۸ رباعی[17] که تعداد قابل توجهی از آنها نیز از آنِ خیام نیست تا چه رسد به دوره های بعد که در مجموعه ها تا بیش از یک هزار رباعی نیز به وی نسبت داده شده است. ناگفته نماند که انتساب «رباعیهای سرگردان» منحصر به خیام نیست. مگر جز این است که به شیخ ابوسعید ابی الخیر تا حدود یک هزار و هشتصد رباعی نیز نسبت داده شده است،[18] در حالی که محمد بن منور یکی از نوادگان او در اسرار التوحید تصریح کرده است که «... شیخ الاسلام جدّ این دعاگوی، خواجه بوسعد، آورده است که جماعتی را گمان افتاد که بیتهایی که در میان سخن بر زفان مبارک شیخ ما می رفته است او گفته است، و نه چنان است که او را چندان استغراق بودی، در حالت خود به مشاهدهٔ حق، که او را پروای تفکر در بیت و در هیچ چیز نبودی، در همه عمر او الاّ این یک بیت [«چون خاک شدی، خاک تو را خاک شدم/ چون خاک تو را خاک شدم پاک شدم»] که بر پشت رقعهٔ حمزه نوشت و این دو بیت که هم شیخ فرموده:

جانا به زمین خابران خاری نیست   کش با من و روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا   در دادن صد هزار جان عاری نیست

بیش از این، او، نگفته است. دیگر هر چه بر زفان او رفته است همه آن بوده است که از پیران خویش یادداشته است».[19]

روان مجتبی مینوی شاد باد که روزی در جشنوارهٔ طوس یا مجلس دیگری که دربارهٔ شاهنامهٔ فردوسی در تالار فردوسی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، مشهد برپا گردیده بود، در ضمن سخن گفتن دربارهٔ دستنویسهای مختلف شاهنامه و اختلاف ضبط نسخه ها و وجود ابیات الحاقی در آنها، ناگهان، به اصطلاح، از کوره در رفت و فریاد برآورد که این کاتبان ما همه خائن بوده اند! (یا عبارتی نظیر این). این مطلب بر برخی از حاضران گران آمد و اعتراض گونه ای کردند. جواب کوتاه وی این بود که اگر این کاتبان بزرگوار ما امین بودند، در نسخه ای که از روی دستنویسی کتابت می کردند، نه چیزی می افزودند و نه چیزی می کاستند و نه کلمه ای را تغییر می دادند. اگر چنین کرده بودند ما امروز با شاهنامه هایی سر و کار نداشتیم که بین چهل تا شصت هزار بیت یا بیشتر دارند. علاوه بر این کمتر بیتی در این دستنویسها وجود دارد که ضبط کلمات در آنها با یکدیگر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تفاوت نداشته باشد، و این امر اختصاصی هم به شاهنامه ندارد، حُکمی ست که دربارهٔ همهٔ نسخه های خطی ما مصداق دارد. مجتبی مینوی آن روز از سرِ بصیرت این موضوع را عنوان کرد، و امروز از جمله دربارهٔ رباعیهای معدود خیام متوجه می شویم که کاتبان ناامین چگونه تا بیش از یک هزار رباعی را در مجموعه های مختلف به نام خیام جا زده اند. آیا به این کاتبان «صفحه شمار» و یا به تعداد رباعیهایی که کتابت می کرده اند حق الزحمه داده می شده است! بگذریم که ضبط این رباعیات نیز در نسخه های مختلف با هم متفاوت است.

به راستی حتی دقیقاً نمی دانیم که همین ٦٧ رباعی که در پایان این مقاله از نظرتان خواهد گذشت، همه از سروده های شخص حکیم عمر خیام نیشابوری ست یا نه. زیرا فی المثل رباعیهای ۹ و ٤٨ به ابن سینا منسوب است، رباعی ۹ به فخر رازی، رباعی ١٤ به بابا افضل، و رباعیهای ۲۰ و ۲۹ و ۳۷ و ٥٥ هم در سندبادنامه بی نام شاعر ذکر گردیده است.

و اما اساس انتساب این ٦٧ رباعی به خیام، ضابطهٔ بسیار دقیقی ست که محمد علی فروغی در سال ۱۳۲۱ برای شناسایی رباعیات اصیل خیام به کار برده است که به نظر بنده بهترین و دقیقترین ضابطه در موضوع مورد بحث ماست. وی نوشت اینک که نسخه ای اصیل و قابل اعتماد از رباعیهای خیام در دست نداریم تنها «راهی که باقی می ماند این است که یک یک از رباعیات را به محک ذوق و معرفت بزنیم و انگشت ردّ و قبول بر آنها بگذاریم زیرا که اجمالاً مسلّم است که خیام رباعیاتی داشته که در نظر ارباب بصیرت ممتاز بوده است ولی برای این مقصود نیز باید میزان و مأخذی در دست داشته باشیم...»، و آن گاه «میزان و مأخذ» را به این صورت به دست داده است که نخست باید رباعیاتی را که در قدیمترین کتابها به خیام نسبت داده شده است استخراج کرد.[۲۰] وی با توجه به این ضابطه، در کتابهایی که از سال ٦١٨ تا اواخر قرن هشتم تألیف گردیده و در آنها رباعی یا رباعیهایی به نام خیام نوشته شده است مجموعاً ٦٦ رباعی غیر مکرر یافته که آنها را از نظر شیوهٔ بیان و محتوی از آنِ خیام دانسته، و سپس، از بین بقیهٔ رباعیات منسوب به خیام در مجموعه ها و کتابها، یک صد و دوازده رباعی دیگر را که به عقیدهٔ وی «به شیوه و مذاق و سبک خیام» (یعنی آن ٦٦ رباعی) است، نیز از حکیم نیشابور دانسته و در کتاب خود مجموعاً تعداد ۱۷۸ رباعی به چاپ رسانیده است.

از سوی دیگر این موضوع بسیار مهم را نباید از نظر دور بداریم که به طور کلی برخی از عالمان و دانشمندان ما که «طبع شعر» داشته اند، گاه گاه، از سر تفنن، حاصل تأملات و تفکرات خود را در قالب رباعی می سروده اند، که به عنوان نمونه از چند تن از نامداران

ایشان، هر یک دو سه رباعی در این جا نقل می کنیم تا معلوم گردد رباعی سرایی در بین دانشمندان منحصر به حکیم خیام نیشابوری نبوده است.

از ابن سینا (۳۷۰-٤۲۸) رباعیاتی به فارسی و نیز ابیاتی به عربی ذکر گردیده است. از جمله رباعیات منسوب به اوست:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت   یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت   و آخر به کمال ذرّه ای راه نیافت

*

ای کاش بدانمی که من کیستمی   سرگشته به عالم از پی چیستمی
گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی   ورنه به هزار دیده بگریستمی

*

ای در دو نفس عمر تو افزاینده   بادی ست نفس، شونده و آینده
بر باد نهاده ای بنای همه عمر   بر باد، کجا بود بنا پاینده؟[21]

از خواجه نصیرالدین طوسی (٥۹۷-٦۷۲) حدود هفتصد بیت در مجموعه ها و جُنگها آمده است که این دو رباعی از آنهاست:

اندر ره معرفت بسی تاخته ام   واندر صف عارفان سر افراخته ام
چون پرده ز روی دل برانداخته ام   بشناخته ام که هیچ نشناخته ام

*

هر چند همه هستی خود می دانیم   چون کار به ذات می رسد حیرانیم
بالجمله به دوک پیرزن می مانیم   سررشته به دست ما و ما حیرانیم[22]

از افضل الدین کاشانی (قرن ٦ و اوایل قرن ۷) نیز رباعیاتی نقل گردیده که برخی از آنها به رباعیهای خیام یا منسوب به او شبیه است مانند:

آنها که درآمدند و در جوش شدند   آشفتهٔ ناز و طرب و نوش شدند
خوردند پیاله ای و مدهوش شدند   در خاک ابد جمله هم آغوش شدند

*

افضل چه نشسته ای که یاران رفتند   ماندی تو پیاده و سواران رفتند
در باغ نماند غیر زاغ و زغنی   سیمین بدنان، سمن عذاران رفتند

*

زین تابش آفتاب و تاریکی میغ   وین بیهده زندگانی مرگ آمیغ
با خویشتن آی تا نباشی باری   نه بوده به افسوس و نه رفته به دریغ

*

در جُستن جام جم ز کوته نظری　　هر لحظه گمانی نه به تحقیق بری
رو دیده به دست آر که هر ذرّهٔ خاک　　جامی ست جهان نما چو در وی نگری[۲۳]

حتی از امام فخر رازی و عده ای از شاهان و امرای ایرانی و ترک زبان فارسی دان نیز در تذکره ها رباعیاتی موجود است.[۲۴] ولی سخن این است که وقتی از هر یک از این افراد شرح حالی به طور کامل نگاشته می شود، به این موضوع نیز اشاره ای می گردد که او را رباعیاتی نیز هست و چند نمونهٔ از آنها را هم ذکر می کنند. ولی کار خیام در روزگار ما از لونی دیگر است، بسیاری از ما، حتی بارها از صاحبنظران و استادان شنیده ایم که وقتی می خواهند هفت هشت تن از شاعران طراز اول زبان فارسی را معرفی کنند، در کنار نام شاعرانی چون رودکی، فردوسی، ناصرخسرو، نظامی، خاقانی، مولانا جلال الدین، سعدی، و حافظ، نام خیام را هم ذکر می کنند یعنی خیام را با همین چند رباعی منسوب بدو، در ردیف شاعرانی قرار می دهند که از هر یک از آنان بین پنج شش هزار تا شصت هفتاد هزار بیت موجود است. در حالی که دیدیم تعداد رباعیهای خیام و منسوب به او را محمد علی فروغی حداکثر ۱۷۸ رباعی دانسته است، با تذکرِ این موضوع که شیوهٔ بیان و مضمون ۱۱۲ رباعی از این ۱۷۸ رباعی به آن ٦٦ رباعی که قبلاً از آن یاد کردیم شبیه است.

اینک وقت آن فرارسیده است که ببینیم حکیم عمر خیام نیشابوری، ریاضیدان مشهور قرن پنجم و اوایل قرن ششم ایران که خود نیز مسلماً «داعیهٔ» شاعر بودن نداشته است، چگونه در بین همزبانانش، در زمانی که از فوت او مدتی متجاوز از هشت قرن گذشته بوده است، ناگهان در صف شاعران طراز اول زبان فارسی قرار گرفته است. باید دید که این عنایت همزبانان خیام بدو، پس از این مدت دراز معلول چه علتی ست. البته چنان که پیش از این نیز گفته شد، در این امر تردیدی وجود ندارد که خیام به مانند برخی دیگر از دانشمندانی که طبع شاعری داشته اند، گاه گاه از سر تفنن حاصل تأملات و تفکرات خود را به صورت یک رباعی می سروده، و شاید آن را در حاشیهٔ کتابی که مطالعه می کرده و یا در حاشیهٔ ورقه ای که می نوشته یادداشت می کرده است، و چه بسا که برخی از آنها را برای فرد یا افرادی که در کنار او و یا همدم وی بوده اند نیز می خوانده است. با توجه به آنچه گذشت معلوم می شود که شهرت شاعری خیام در بین فارسی زبانان در دوران حیاتش، و نیز تا یک قرن پیش بسیار محدود بوده است. پس ناگزیر سبب شهرت فوق العاده و ناگهانی او را در ایران باید در جای دیگری جست.

در این باب، رشتهٔ سخن را به غلامحسین یوسفی می سپارم. وی می نویسد:

«در میان شاعران فارسی زبان هیچ کس شهرت جهانگیر حکیم عمر خیام نیشابوری را ندارد [...] با همه جاذبه و لطفی که رباعیات خیامی دارد بی گمان این اشتهار مرهون ترجمهٔ منظوم آزاد و هنرمندانه ای ست که ادوارد فیتز جرالد (Edward Fitzgerald) شاعر انگلیسی به ذوق و سلیقهٔ خویش از رباعیات خیام کرده و نخستین بار به سال ۱۸۵۹م. به طبع رسیده است و هم این کار سبب نام و اعتبار فیتزجرالد در شعر و ادبیات جهان نیز شده است[...].

در فاصلهٔ سال ۱۸۵۹ تا آخر قرن، به نقل آربری، رباعیات فیتزجرالد بیست و پنج بار چاپ شد و بنا بر تحقیق آمبروز ج. پاتر (Ambrose G. Potter) که به سال ۱۹۲۹ انتشار یافته تا آن تاریخ بر روی هم چهارصد و ده چاپ از رباعیات عمر خیّام به زبان انگلیسی و حدود هفتصد کتاب، مقاله، تصنیفات موسیقایی و تئاتری مربوط به آن پدید آمده بوده است. وی نیز نقل کرده است که بهای نخستین چاپ رباعیات عمر خیّام اثر فیتزجرالد – که در ۱۸۹۳م. پنج پاوند و پنج شیلینگ بوده – در ۱۹۲۹م. به یک هزار و ششصد پاوند یا هشت هزار دلار رسیده بوده است. بدیهی ست در پنج شش دههٔ اخیر تعداد بیشماری بر چاپهای رباعیات و تحقیقات مربوط به آن افزوده شده است. این که فرد ریچاردز، نقاش و شاعر انگلیسی، و آربری نوشته اند خانه ای در انگلستان و امریکا و قفسهٔ دانشجویی نبود که نسخه ای از رباعیات عمر خیّام در آن نباشد و سربازان انگلیسی در دو جنگ جهانی این کتاب را همراه خود می برده اند و یا می بینیم از مجموعهٔ رباعیات ترجمهٔ فیتزجرالد چهل مصراع و رباعی را به صورت مَثَلِ سایر در فرهنگِ تضمینها و نقل قولها ضبط کرده اند [مجتبی مینوی، پانزده گفتار، ص ۳۲۴] همه نمودار این معروفیت و حسن قبول آن است. بی سبب نیست که ارنست رنان (Ernest Renan) حکیم و نویسندهٔ فرانسوی، نیز صاحب این دیوان را برادرِ گوته (J. W. Goethe) و هینریش هینه (Heinrich Heine)، شاعران بزرگ آلمان، شمرده است.

در هر حال نحوهٔ برداشت فیتزجرالد از رباعیات عمر خیام و عرضه داشت آن در زبان انگلیسی طوری ست که به عقیدهٔ ادوار هرن – الن (Edward Heron Allen) وی را سرایندهٔ اشعار موسوم به رباعیات عمر خیام باید به حساب آورد نه فقط مترجم آنها به زبان انگلیسی، و همین شیوایی و سلاست اشعار فیتزجرالد است که دنیای انگلیسی زبان را مجذوب کرده و به ستایش شاهکار وی برانگیخته است [...] .

دیری نگذشت که شرق شناسان و پژوهندگان به تتبّع دربارهٔ رباعیات خیّام و تصحیح متن آنها پرداختند، از آن جمله: ژوکوفسکی (Valentine A. Zhukovski)، کریستن سن (A. Christensen)، فریدریش روزن (F. Rosen)، سعید نفیسی، رمپیس (Chr. Rampis)،

محمد علی فروغی، آربری، صادق هدایت، عبدالباقی گلپینارلی، پیر پاسکال (Pierre Pascal)، جلال الدین همایی، علی دشتی و دیگران. به علاوه رباعیات خیام از روی منظومهٔ فیتزجرالد به زبانهای دانمارکی، فرانسه، آلمانی، سوئدی، ایتالیایی، لاتینی، یدّی (زبان یهودیان اروپای مرکزی) ترجمه شد و نیز ترجمه های متعدد دیگر به انگلیسی و بر اساس شعر فیتزجرالد یا از متن فارسی به زبانهای فرانسه، آلمانی، اردو، عربی، ایتالیایی، ترکی، روسی، دانمارکی، سوئدی، ارمنی، اسپانیایی، اسپرانتو، گالی، گجراتی، هلندی، مجاری، و پرووانسی صورت گرفت [...]. ».[۲۵]

از سوی دیگر یوسف حسین بکّار نیز در کتاب الترجمات العربیة لرباعیات الخیام، (انتشارات دانشگاه قطر، ۱٤۰۸/ ۱۹۸۸) پنجاه و نه ترجمهٔ عربی از رباعیات خیام - به نثر یا شعر، گزیدهٔ رباعیات یا مجموعهٔ آنها - را معرفی کرده است که نخستین آنها از قاضی نظام الدین اصفهانی (قرن هفتم) است که رباعی «دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست...» را به عربی ترجمه کرده و چهار رباعی در ردّ آن سروده است.[۲۶]

به نظر بنده با توجه به آنچه از نظرتان گذشت، راز شهرت خیام را در چند دههٔ اخیر در ایران، به عنوان شاعر معروف و طراز اول، تنها باید در شهرت جهانگیر خیام در اروپا و امریکا دانست. این، ایرانیان درس خوانده و فرنگ دیده بودند که از شهرت خیام در اروپا، به وجود شاعر فارسی زبانی به نام خیام پی بردند که در ایران کمتر کسی از وی چیزی می دانست. بدین جهت نخست برخی از محققان ایرانی در پی محققان اروپایی، کم و بیش به صورت علمی به تحقیق در باب رباعیهای خیام پرداختند که یکی از آنان صادق هدایت بود. وی تنها بر اساس ۱۲ رباعی خیام مذکور در مونس الاحرار و دو رباعی در مرصاد العباد (که یک رباعی در هر دو کتاب تکرار شده)- بر اساس چاپ روزن - آنها را «رباعیات اصلی خیام» اعلام کرد، با تأکید بر این موضوع، که این رباعیها «با روح و فلسفه و طرز نگارش خیام درست جور در می آید».[۲۷] ولی توضیح نداده است که به چه دلیل آنها رباعیهای اصلی خیام است و نیز پیش از آشنایی با این سیزده رباعی، چگونه به «روح و فلسفهٔ خیام» پی برده بوده است. وی همچنین آراء خود را در مخالفت با سامیان و عربها به خیام نیز نسبت داده و نوشته است: «خیام نمایندهٔ ذوق خفه شده، روح شکنجه دیده و ترجمان ناله ها و شورش یک ایران بزرگ، باشکوه و آباد قدیم است که در زیر فشار فکر زمخت سامی و استیلای عرب کم کم مسموم و ویران شده».[۲۸]

این تنها صادق هدایت نبود که «از ظنّ خود» یار خیّام شده بود، در چند دههٔ اخیر نیز عده ای قابل توجه از درس خواندگان ما بدین سبب به خیام ارادت می ورزند و خود را با

سربلندی شاگرد مکتب وی می دانند که می پندارند خیام نیز چون آنان به جز باده گساری و مستی و عشق ورزی با ماهرویان به چیزی دیگر نمی اندیشیده و از دنیا و مافیها غافل بوده است. اینان که برای توجیه اعمال خود، پیوسته چند رباعی خیام را در آستین دارند، در پاسخ هر کس که به بیکارگی و خوشباشی و میخواری آنان خرده بگیرد، یکی از آن رباعیها را می خوانند بدین گمان باطل که از زبان خیام حرف آخر را می زنند. ناگفته نماند که این شیوهٔ داوری دربارهٔ برخی از بزرگان روزگاران گذشته منحصر به خیام نیست، مگر همین چند سال پیش نبود که احمد شاملو، شاعر «روشنفکر» ما نیز حافظ را شاعری «کافر» خواند تا اعمال خود را بدین وسیله توجیه کند: «به راستی کیست این قلندرِ یک لاقبای کفرگویی که [...] یک تنه وعدهٔ رستاخیز را انکار می کند. خدا را عشق و شیطان را عقل می خواند و شلنگ انداز و دست افشان می گذرد [...]. کیست این کافر که چنین به حرمت در صف پیغمبران و اولیاء اللهش می نشانند».[29]

به راستی اصول اعتقادی خیام چیست؟

به نظر بنده خیام به مانند محمد زکریای رازی در شمار معدود فیلسوفان مادی ایران است ـ یعنی کسانی که بعثت پیامبران و پیامهای ایشان را مطلقاً باور نداشته و دینی را بر دین دیگر ترجیح نمی داده اند و در نتیجه آفرینش جهان و آدم و رستاخیز و بهشت و دوزخ و آنچه را که در این گونه موضوعها در کتابهای دینی آمده است، از صدر تا ذیل افسانه ای بیش نمی دانسته اند ـ البته مشروط بر این که آنچه را که خیام در مقدمهٔ کتاب جبر و مقابله اش دربارهٔ پروردگار جهانیان و انجام نیک پرهیزگاران و پیامبر اسلام نوشته است،[30] از نوع مطالبی بدانیم که در آن روزگار هر مؤلفی ناگزیر بوده است بر اساس معتقدات حاکم بر عصر خود بنویسد بی آن که خود به آنها اعتقادی داشته باشد.

اگر خیام ریاضیدانِ اندیشه ور را فیلسوفی مادی ندانیم، حداقل باید بپذیریم که وی با توجه به آنچه در مقدمهٔ کتاب جبر و مقابلهٔ خود نوشته است، منکر خدا و معاد و امثال این گونه موضوعها نبوده است، ولی در عین اعتقاد به خداوند و توکل بدو، به خود اجازه می داده است که در باب آفرینش جهان و آدمیان و مسائلی از این گونه ـ برخلاف متشرعان متعصب ـ بیندیشد، لابد به امید آن که برای هر یک از آنها ـ به مانند معادله های جبری ـ راه حلی بیابد. و چون از عهدهٔ این کار بر نمی آمده است حیرت و پریشانی خود را در رباعیاتش مطرح می ساخته و آدمیان را به برخورداری از نعمتها و لذتهای این جهانی فرا می خوانده است. به گمان نویسندهٔ این سطور اگر رباعی:

دشمن به غلط گفت که من فلسفیم   ایزد داند که آنچه او گفت نیم
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام   آخر، کم از آن که من بدانم که کیم

صد در صد از خیام باشد، وی در آن به معاندان و کوته نظرانی که در زمان حیاتش بر او خرده می گرفتند و وی را خوار می شمردند، پاسخی روشن داده است و از جمله به همان فقیه ریاکاری که در آثارالبلاد قزوینی ذکرش آمده است.

اینک ببینیم اختصاصات این رباعیات بسیار معدود و منسوب به خیام که به هفتاد نیز نمی رسد و گمان می بریم که آنها را خیام فیلسوف و ریاضیدان ما سروده است، چیست.

به طور کلی باید در نظر داشت که در رباعی مجال سخن اندک است. مصراعهای اول و دوم و چهارم آن مقفّی ست، وزن رباعیها همه یکی ست و شاعر را فرصت آن که رباعی را در اوزان مختلف بسراید نیست. شاعر در سه مصراع نخستین زمینه ای مناسب برای طرح اندیشهٔ اصلی در مصراع چهارم فراهم می سازد. «در این قالب کوچک و فرصت کوتاه افکار گسترده و بلند را طرح کردن و به دیگران رساندن و آنها را تحت تأثیر قرار دادن مستلزم نیروی جادویی بیان است که نظایر آن در شعر خیام در بهگزینی کلمات، قدرت القاء و خوش ترکیبی آنها و ایجازی شگفت انگیز جلوه گر است».[۳۱] از سوی دیگر «آهنگ گوش نوازی که رباعیات خیام دارد و حاصل حُسن ترکیب یا به تعبیر عبدالقاهر جرجانی در اسرار البلاغه «زنگ حروف» است، بی گمان یکی از موجبات مقبولیت سخن اوست و کمک به انتقال مفاهیم، چنان که تکرار برخی کلمات در ترانه ها نیز تأکیدی ست آهنگین بر معانی مورد نظر...».[۳۲]

یکی دیگر از صفات بارز رباعیات خیام «این است که بسیار ساده و بی آرایش است و از تصنع و تکلف بلکه از تخیلات شاعرانه عاری ست [...] ولیکن در نهایت فصاحت و بلاغت است، درست و موجز و استوار، الفاظ همه قالب معنی ست و کم و زیاد و عیب و نقص ندارد. پیداست که گوینده، لفّاظی و چرب زبانی نمی خواسته است و همه در بند معنی پروردن بوده است، اما معانی به قدری لطیف و دقیق و بدیع است که از هر تخیّل و تصنّعی برتر است. هزل ندارد، جدّی ست و گاه گاه که مختصر طیبتی می کند بسیار باریک و ظریف است. سخنش نرم است و زنندگی ندارد....»[۳۳]

دربارهٔ «باده» در رباعیهای خیام دو نظر وجود دارد، اکثریت قریب به اتفاق، که نگارندهٔ این سطور نیز در شمار آنان است، «باده» را در شعر خیام چیزی جز شراب انگوری نمی دانند، درحالی که برخی را عقیده ای جز این است: «... اگر از باده سخن می رود حاصل تأمل در ناپایداری زندگی ست و نموداری از تمتع از حیات نه صِرف

باده نوشی [...] اگر کسی تبهای روحانی خیام را گذرانده باشد بادهٔ خیامی را تلخ و اندوهبار می یابد که چشم انداز بزم او حفرهٔ تاریک مرگ است».[۳۴]

به علاوه، به نظر همین نویسنده «دو موضوع مهم پایهٔ اصلی تفکر خیام است: مرگ و زندگی. چرا «مرگ» را مقدم نوشتم؟ زیرا اندیشهٔ مرگ بر اکثر اشعار خیام سایه انداخته [...] چندان که پیر پاسکال نیز در مقدمهٔ خود بر ترجمهٔ منظوم رباعیات به زبان فرانسه، از «مرگ» به عنوان درون مایه و فکر منحصر رباعیات خیامی یاد کرده است. حتی بازگشت فکر خیام به لزوم اغتنام فرصت زندگی نیز از رهگذر اندیشهٔ مرگ است و تأسف بر نیست شدن همهٔ زیباییهای حیات [...]. آیا بر اثر ترس او از مرگ و نیستی ست که همه جا در شعر وی در پس هر جلوه ای از زیبایی، شبحی از فرسودگی و ویرانی نیز دیده می شود؟». همو شیفتگی صادق هدایت را به ترانه های خیام «همین تذکر دائمی مرگ در رباعیات» وی می داند که هدایت خود از این معنی فارغ نبود.[۳۵] ولی محمد علی فروغی در این باب می نویسد «... از سخنش برنمی آید که از مرگ بیم دارد زیرا کسی که از مردن می ترسد این اندازه اصرار در یادآوری مرگ نمی ورزد بلکه تا می تواند خود را منصرف و غافل می سازد».[۳۶]

دربارهٔ ریشه های فکر خیامی آراء دیگری نیز اظهار شده است. محمد علی اسلامی ندوشن ریشهٔ آن را در معتقدات زروانیان و بخشهایی از حماسهٔ فردوسی و برخی از اشعار شهید بلخی و رودکی سراغ گرفته، در حالی که سالها پیش از وی کریستن سن فرضیهٔ ارتباط تاریخی بین عقاید زروانیان و طرز تفکر خیام را رد کرده بوده است.[۳۷] غلامحسین مصاحب خیام را متأثر از افکار ابوالعلاء معرّی شاعر عرب می داند و می نویسد: «خیام با وجود قرب عهد، چنان که از قول زمخشری در الزاجر للصغار برمی آید، با افکار و آثار او آشنایی داشته است».[۳۸]

* * *

اینک زمان آن فرارسیده است که چند کلمه ای نیز دربارهٔ رباعیات خیام که در پایان این مقاله خواهد آمد به آگاهی خوانندگان برسانم:

فروغی با توجه به کتابهای زیرین (تألیف در قرن ۷ و ۸) نوشته است ۶۶ رباعی مذکور در آنها را «به احتمال بسیار قوی، بلکه به اطمینان می توان از خیام» دانست:

مرصاد العباد شیخ نجم الدین، تألیف ۶۲۰: دو رباعی؛ تاریخ جهانگشای جوینی، تألیف ۶۵۸: یک رباعی؛ تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، تألیف ۷۳۰: یک رباعی (این رباعی در فردوس التواریخ تألیف ۸۰۸ نیز مذکور است)؛ نزهة المجالس (بر اساس نسخهٔ عکسی)،

کتابت ۷۳۱: سی و یک رباعی؛ مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، کتابت ۷۴۱: سیزده رباعی (که یکی از آنها در مرصادالعباد آمده است و دیگری در نزهة المجالس)؛ جُنگی از منشآت و اشعار در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، کتابت ۷۵۱: یازده رباعی (دو رباعی آن در مونس الاحرار نیز آمده است)؛ تذکره مانندی در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (مشتمل بر منتخباتی از اشعار سی تن از شاعران، همه مقدم بر سدهٔ هشتم): پنج رباعی (یک رباعی آن در نزهة المجالس نیز مذکور است)؛ به علاوه در دو مجموعهٔ اخیر، ده رباعی بی ذکر نام شاعر آمده است از نوع رباعیاتی که در مجموعه ها به خیام نسبت داده شده است: (یکی از آنها رباعی مذکور در مرصادالعباد است).

در مدت پنجاه و شش سالی که بر چاپ کتاب رباعیات حکیم خیام نیشابوری تصحیح فروغی می گذرد، چهار تن از دانشمندان برخی از این رباعیات را در چند کتاب دیگر که در قرن هفتم تألیف گردیده است، نیز یافته اند، همچنان که در یکی از همین کتابها رباعی دیگری هم به نام خیام آمده است.

مجتبی مینوی: در مجموعهٔ شمارهٔ ۱۹۳۳ اسعد افندی، رسالهٔ هشتم از ورق ۱۷۱b تا ۱۷۹b تحت عنوان «هذه رسالة فی التنبیه علی بعض الاسرار المودّعة فی بعض سور القرآن العظیم» از امام فخرالدین محمد بن عمر الرازی، متوفی ۶۰۶، یک رباعی از خیام (رباعی۱) آمده است:

«و ان قلنا انّه ما کانت له عنایة باصلاحها فکیف خلقها و کیف اعتبر جمیع انواع القیامة فی تخلیقها، و نظم عمر الخیام هذا المعنی بالفارسیة فقال:

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست   باز از چه سبب فگندش اندر کم و کاست
گر خوب نیامد این بنا عیب کراست   ور خوب آمد خرابی از بهر چراست»[۳۹]

محمد تقی دانش پژوه: در مقالهٔ «کتابی از عبدالقادر اهری» (تألیف ۶۲۹) به صورت غیر مستقیم گامی در راه معرفی چند رباعی خیام برداشته است:

۱– در این کتاب دو رباعی، بی ذکر نام گوینده، به ترتیب در ورق «۹۰پ» و «۹۷پ» آمده است:

«کما قیل:
دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست   باز از چه سبب فگند اندر کم و کاست
گر خوب نیامد این صور عیب کراست   ور نیک آمد خرابی از بهر چراست»
«و انشد:
ز آوردن من نبود گردون را سود   وز بردن من جاه و جمالش نفزود

وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود   کاوردن و بردن من از بهر چه بود»

چون رباعی اول در التنبیه امام فخر رازی (متوفی ٦٠٦)، مرصاد العباد (تألیف ٦١٨)، و ترجمهٔ عربی نظام الدین الاصفهانی (متوفی پس از ٦٨٠) به نام خیام آمده است، و رباعی دوم نیز در نزهة المجالس - باب پانزدهم «در معانی حکیم عمر خیام» (رباعی ٤٠٣٠)- صریحاً به نام خیام مذکور است، در انتساب این دو رباعی به خیام تردید روا نیست.

٢- و اما در ورق «٩٥ ر» همین کتابِ عبدالقادر اهری، یک رباعی نیز به نام خیام آمده که حائز کمال اهمیت است:

«کما اشار الیه الحبر الباهر و البحر الغامر عمر الخیام رضی الله عنه:

در جُستن جام جم جهان پیمودم   روزی ننشستم و شبی نغنودم
ز استاد چو راز جام جم بشنودم   آن جام جهان نمایِ جم من بودم»

با توجه به این که کتاب عبدالقادر اهری از نظر قدمت پس از التنبیه و مرصادالعباد قرار دارد، این رباعی را نیز باید به ٦٦ رباعی ای که فروغی به احتمال بسیار قوی از خیام دانسته است، افزود.

٣- در ورق «٩٧پ» این کتاب رباعی دیگری بی نام گوینده آمده است که در مجموعه های مختلف رباعیات خیام - نه در متنهایی که فروغی و این بنده در تنظیم رباعیهای خیام مورد استفاده قرار داده ایم - به نام خیام آمده است:

«ثم انشد و سیر:

از روی حقیقتی نه از روی مجاز   ما لعبتکانیم و فلک لعبت باز
بازی چه همی کنیم بر نطع وجود   رفتیم به صندوق عدم یک یک باز»[٤٠]

محمد امین ریاحی: با تصحیح انتقادی کتاب نزهة المجالس تألیف جمال خلیل شروانی (تألیف در نیمهٔ اول قرن هفتم، کتابت ٧٣١) که مشتمل بر ١٧ باب و ٤١٣٩ رباعی ست، در معرفی بیش از سی رباعی خیام خدمتی شایسته انجام داده است. ضبط برخی از این رباعیات با چاپ فروغی (که از نسخهٔ عکسی نزهة المجالس استفاده کرده بوده است) متفاوت می باشد. در این مقاله ضبط تصحیح ریاحی را برگزیده ام.[٤١] در باب پانزدهم این کتاب زیر عنوان «در معانی حکیم عمر خیام» پانزده رباعی از خیام آمده است و ٢٤ رباعی از دیگران. بقیهٔ رباعیهای خیام در باب اول کتاب در زیر عنوانهای «توحید و عرفان»، «در نصیحت»، «در طامات»، و «در شراب» ذکر گردیده است.

محمد امین ریاحی در کتاب روضة الناظر و نزهة الخاطر (مجموعه ای از حکایات و مطالب متنوع و اشعار فارسی و عربی) تألیف عبدالعزیز کاشی، نیز چهار رباعی به نام خیام

دیده است. این کتاب به قرینهٔ نام آخرین شاعرانی که نامشان در کتاب آمده است در اواخر قرن هفتم گردآوری شده است. متأسفانه وی عکس این نسخه را در اختیار ندارد و به یاد ندارد آن چهار رباعی کدام است.[۴۲]

یوسف حسین بکّار: در الترجمات العربیة لرباعیات الخیّام، ترجمهٔ عربیِ رباعی «دارنده چو ترکیب...» (رباعی ۱) خیام را از القاضی نظام الدین الاصفهانی (متوفی پس از ۶۸۰) نقل کرده است:[۴۳]

لصانع إذ احسن فی الترکیب   لم یخرُج نَظمُهُ عن الترتیب؟
اِن شاء، فمن احقّ بالترتیب؟   أو اُحسن ما الحکمةُ فی التخریب[۴۴]

یادداشتها:

از دوست ارجمند کامیز اسلامی سپاسگزارم که کپی مقاله های «از خزاین ترکیه» (۱) نوشتهٔ مجتبی مینوی، «کتابی از عبدالقادر اهری» نوشتهٔ محمد تقی دانش پژوه، و صفحاتی چند از دیوان الدّوبیت فی الشعر العربی، و رباعیات نظام الدین الاصفهانی را به خواهش بنده برایم فرستاده است.

۱- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، چاپ ششم تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۲۷-۵۲۸.

۲- عباس اقبال، «راجع به احوال حکیم عمر خیام نیشابوری»، مجلهٔ شرق، ص ۴۷۸-۴۸۶ (به نقل از تاریخ ادبیات در ایران، همان جلد، همان صفحات).

۳- مجتبی مینوی، «از خزاین ترکیه»(۱)، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات [تهران]، سال ٤، ش۲ (دی ۱۳۳۵)، ص ٤۱-۷۵، در زیر عنوان «۵- عمر خیام شاعر» نوشته است:

«... قدیمترین اشاره به او [عمر خیام] تا آن جا که می دانستیم در نامهٔ حکیم سنائی بود که به شخص خیام خطاب کرده است و بنده متن آن نامه را در مجلهٔ یغما منتشر کردم، و بعدها به من گفتند که در مجلهٔ آریانا در کابل پیش از آن منتشر شده بود. مرحوم علامهٔ قزوینی در حواشی چهارمقاله اشارات قدیم راجع به احوال خیام را جمع کرده بود که یکی همان چهار مقاله بود و دیگر خریدة القصر عماد کاتب و اشعار خاقانی و مرصاد العباد. بعد از آن احوال خیام را در تتمهٔ صوان الحکمه نیز یافت و منتشر کرد، که از حیث قدمت پس از چهار مقاله یا همعصر با آن می شود. قدیمترین کسی که به خیام شعری نسبت داده (آن هم فقط شعر عربی) عماد کاتب است در خریده، اما غالب این اشعار منسوب به او معلوم شد از دیگران است. در رسالهٔ ملحقه به تتمهٔ صوان الحکمه که در اواخر قرن هفتم هجری تدوین شده است نیز اشعاری به عربی به خیام نسبت داده اند که اغلب بلکه تمامی آنها همانهاست که در خریدة القصر آمده و گویا از آن کتاب نقل شده باشد، و همچنین اشعاری که در نزهة الارواح شهرزوری به او نسبت داده شده».

٤- غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی؛ مدخل: خیام.

۵- همان کتاب، مدخل: جبر خیام.

٦- همان کتاب، مدخل: خیام.

۷- دایرة المعارف فارسی، مدخل: خیام؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۵۲۵-۵۲٦.

۸- دایرة المعارف فارسی، مدخل: خیام.

۹- اخبار الحکماء، چاپ لایپزیگ، ص ۲٤۳-۲٤٤، به نقل از تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، چاپ ششم، تهران،

۱۳٦۳، ص ۵۲۵–۵۲٦.

۱۰– زکریا بن محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، چاپ ووستفلد، ص ۳۱۸، به نقل تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، ص ۵۲٦.

۱۱– تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، ص ۵۲۵؛ مجتبی مینوی، «از خزاین ترکیه» (۱)، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات [تهران]، شمارهٔ ۲، سال ٤، ص ۷٤: در پایان یک نسخهٔ خطی رباب نامهٔ سلطان ولد، فرزند مولانا جلال الدین (به شمارهٔ ۲۱٤۳ در موزهٔ قونیه که پیش از ۷۰٤ کتابت شده) قصیده ای به فارسی در یازده بیت از خیام نقل شده است: «للخیام تجاوز الله عن سیئاته و رفع درجاته:

رهی نمود مرا راست سوی آب حیات   شبی به شهر ری اندر مفلسی ز قضات...»

برای اشعار عربی منسوب به خیام، از جمله رک. تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، ص۵۲۹–۵۳۰.

۱۲– نجم الدین رازی، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ سوم، تهران ۱۳٦٦، ص۳۱.

۱۳– همان کتاب، ص ٤۰۰.

۱٤– اخبار الحکماء، ص ۲٤۳–۲٤٤، به نقل از تاریخ ادبیات در ایران، ج۲، ص ۵۲۵–۵۲٦.

۱۵– دکتر کمال مصطفی الشیبی، دیوان الدوبیت فی الشعر العربی، بیروت ۱۳۹۲ هـ./ ۱۹۷۱م.، ص۲۸۷–۲۸۸: رباعی ٤/۲٤ ترجمهٔ رباعی خیام است و رباعیهای ۵/۲٤۵، ٦/۲٤٦، ۷/۲٤۷، ۸/۲٤۸ در سرزنش خیام.

۱٦– صادق هدایت، ترانه های خیام، تهران، ۱۳۱۳، ص ٤۳.

۱۷– همان کتاب، ص ۱۰.

۱۸– سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر (= رباعیات ابوسعید)، چاپ سعید نفیسی، تهران، ۱۳۲٤.

۱۹– محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران ۱۳٦٦، ج۱، ص: صد و دوازده، مقدمهٔ مصحح.

۲۰– رباعیات حکیم خیام نیشابوری، با مقدمه و حواشی، به اهتمام محمد علی فروغی، ناشر: وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۲۱، ص ۳۱–۳۲.

۲۱– تاریخ ادبیات در ایران، ج۱، چاپ ششم، تهران، ۱۳٦۳، ص ۳۰۸ (۲ رباعی اول)؛ رباعی سوم: نزهة المجالس، رباعی ۷۲.

۲۲– همان کتاب، جلد ۳، بخش ۲، چاپ سوم، تهران، ۱۳٦۳، ص ۱۲۰۳–۱۲۰٤.

۲۳– همان کتاب، جلد ۳، بخش ۱، چاپ چهارم، تهران، ۱۳٦۳، ص ٤۳۲–٤۳٤. در مجموعهٔ مصنفات افضل الدین محمد مُرَقی کاشانی، تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، تهران، ۱۳۳۱ و ۱۳۳۷ یک صد و ده بیت از قطعه و قصیدهٔ کوتاه و غزل و ۱۹٤ رباعی چاپ شده است. سعید نفیسی در رباعیات بابا افضل کاشانی ٤۸۲ رباعی به نام او چاپ کرده است.

۲٤– دربارهٔ این گونه رباعیها از جمله رک. جمال خلیل شروانی، نزهة المجالس (تألیف در نیمهٔ اول قرن هفتم، کتابت ۷۳۱)، تصحیح و مقدمه...، از: محمد امین ریاحی، تهران ۱۳٦٦.

۲۵– غلامحسین یوسفی، «یک دَم، میان دو عدم»، چشمهٔ روشن (دیداری با شاعران)، تهران، ۱۳٦۹، ۱۰۷–۱۲۷. این بحث در ص ۱۰۷–۱۱۰ آمده است.

۲٦– همان کتاب، ص ۱۱۰–۱۱۱.

۲۷– صادق هدایت، ترانه های خیام، ص ۱٤.

۲۸- همان کتاب، ص ۶۳.

۲۹- حافظ شیراز، به روایت احمدشاملو، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۱، ص: بیست و هفت - بیست و هشت.

۳۰ - «حمد خدا راست - خدایی که پروردگار جهانیان است - و انجام نیک پرهیزگاران را؛ و دشواری و تنگی جز بر ستمگاران نیست؛ و درود بر پیغمبران، خصوصاً بر محمد و جمیع خاندان پاک او ... و در این امر (تألیف این رساله) به ریسمان توفیق الهی چنگ زدم و از او چشم دارم که مرا به ادامهٔ این کار موفق بدارد ... و در همه حال توکل بر اوست».

در همین مقدمه، در جای دیگر که به شکوه از روزگار و عالم نمایان معاصر خود می پردازد، خدا را یاری دهنده و پناه همه می خواند:

«ما گرفتار روزگاری هستیم که از اهل علم فقط عدهٔ کمی، مبتلی به هزاران رنج و محنت باقی مانده که پیوسته در اندیشهٔ آنند که غفلتهای زمان را فرصت جسته به تحقیق در علم و استوار کردن آن بپردازند. و بیشتر عالم نمایان زمان ما حق را جامهٔ باطل می پوشند، و گامی از حد خودنمایی و تظاهر به دانایی فراتر نمی نهند و آنچه را هم می دانند جز در راه اغراض مادیِ پست به کار نمی برند، و اگر ببینند که کسی جستن حقیقت و برگزیدن راستی را وجههٔ همت خود ساخته و در ترک دروغ و خودنمایی و مکر و حیله جهد و سعی دارد او را خوار می شمارند و تمسخر می کنند. در هر حال خدا یاری دهنده و پناه همه است.» به نقل از: حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر، نوشتهٔ غلامحسین مصاحب، تهران، ۱۳۳۹، ص ۸، ترجمهٔ فارسی، ص ۱۵۹-۱۶۱، به نقل از چشمهٔ روشن، ص ۱۲۳.

۳۱- غلامحسین یوسفی، چشمهٔ روشن، ص ۱۲۵.

۳۲- همان کتاب، ص ۱۲۶.

۳۳- رباعیات حکیم خیام نیشابوری، به اهتمام محمد علی فروغی، ص ۵۸-۵۹.

۳۴- غلامحسین یوسفی، چشمهٔ روشن، ص ۱۲۲.

۳۵- همان کتاب، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۳۶- رباعیات حکیم خیام نیشابوری، به اهتمام محمد علی فروغی، ص ۱۸.

۳۷- غلامحسین یوسفی، چشمهٔ روشن، زیرنویس ۱۱۸-۱۱۹.

۳۸- غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی، مدخل: خیام.

۳۹- مجتبی مینوی، «از خزاین ترکیه»(۱)، زیر نویس ۲، ص ۷۱.

۴۰- محمد تقی دانش پژوه، «کتابی از عبدالقادر اهری»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۳، ص۳۱۹-۳۲۰ (توضیح آن که محمد علی موحد در یکی از مقاله های خود نام کتاب عبدالقادر اهری را اقطاب القطبیه نوشته است. این مقاله را ندیده ام و این موضوع را از قول محمد امین ریاحی می نویسم)؛ مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی، تعلیقات، ص ۵۶۹.

۴۱- جمال خلیل شروانی، نزهة المجالس، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران، ۱۳۶۶.

۴۲- عبدالعزیز کاشی، روضة الناظر، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، رک. نزهة المجالس، ص ۵۴ و ۶۸.

۴۳- غلامحسین یوسفی، چشمهٔ روشن، زیرنویس ۲۵، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۴۴- دیوان الدّوبیت فی الشعر العربی، زیرنویس ۱۵، ص ۲۸۷-۲۸۸.

رباعیات خیّام

با توجه به آنچه در صفحات پیش گفته شد، اینک ۶۷ رباعی خیام بر اساس چاپ محمدعلی فروغی - و با تفاوتهایی چند - از نظرتان می گذرد:

۱- رباعی شمارهٔ ۴ از کتاب عبدالقادر اهری (تألیف ۶۲۹) بر ۶۶ رباعی فروغی افزوده شده است.

۲- در تقدم و تأخر رباعیات، قدمتِ متنی که رباعی در آن آمده، ملحوظ گردیده است. بدین ترتیب: رباعی (۱) که در التنبیه امام فخر رازی (متوفی ۶۰۶) آمده، مقدّم است بر رباعی (۲) مذکور در مرصاد العباد (تألیف ۶۱۸) و رباعیهای (۳ و ۴) در کتاب عبدالقادر اهری (تألیف ۶۲۹).

۳- اگر یک رباعی در دو کتاب یا بیشتر آمده باشد، ضبط آن در کتاب کهنتر چاپ شده است مانند رباعی (۱) که در پنج کتاب آمده است، ضبط التنبیه امام فخر رازی (متوفی ۶۰۶) که از دیگر کتابها قدیمی تر است در متن چاپ شده است، و نشانه اختصاری چهار کتاب دیگر در ذیل این رباعی مذکور است. البته اختلاف ضبط نسخه ها نیز در زیرنویس هر صفحه داده شده است.

۴- پس از رباعیات مذکور در نزهة المجالس (با نشانهٔ اختصاری: نز) شمارهٔ هر رباعی در آن کتاب، بر اساس چاپ محمد امین ریاحی، در داخل پرانتز داده شده است.

۵- ضبط رباعیهای ۱ تا ۳۵، در مواردی که کم نیست با طبع فروغی متفاوت است. زیرا بنده هم از کتاب التنبیه فخر رازی و کتاب عبدالقادر اهری استفاده کرده ام که این دو در اختیار فروغی نبوده است، و هم مرصادالعباد و نزهة المجالس تصحیح محمد امین ریاحی را ملاک کار قرار داده ام در حالی که فروغی چاپ قدیمی مرصادالعباد (که مشخصات آن را نداده است) و نسخهٔ عکسی نزهة المجالس را مورد استفاده قرار داده بوده است.

۶- بنده رباعیاتی را که فروغی از تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ گزیده، مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، «جنگی از منشآت و اشعار»، و «مجموعهٔ تذکره مانند» (هر دو محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی) نقل کرده است، از مقدمهٔ چاپ فروغی در این جا آورده ام، نه از متن کتاب که در آن ۱۷۸ رباعی در صفحات ۷۱ تا ۱۱۵ چاپ شده است. ذکر این موضوع لازم می نماید که در چاپ فروغی، ضبط برخی از رباعیات در مقدمه و متن کتاب متفاوت است، که در زیرنویس هر رباعی، این گونه تفاوتها را ذکر کرده ام.

موضوع قابل توجه دیگر آن است که فروغی در مقدمهٔ کتاب (ص۵۳)، رباعی «آنی که نبودت به خور و خواب نیاز...» (رباعی ۵۶ ما) را از «مجموعهٔ تذکره مانند» کتابخانهٔ

مجلس شورای ملی، و نیز (در ص ۵۶) رباعی «تا چند کنی خدمت دونان و خسان...» (رباعی ۶۱ ما) را از «جنگی از منشآت و اشعار» یا «مجموعهٔ تذکره مانند» نقل کرده و آن دو را از جمله ۶۶ رباعی ای خوانده است که به مانند ۶۴ رباعی دیگر «به احتمال بسیار قوی بلکه به اطمینان می توان از خیام دانست»، ولی معلوم نیست چرا این دو رباعی را در متن کتاب خود جزء ۱۷۸ رباعی نیاورده است.

اینک رباعیات:*

۱ دارنده چو ترکیب چنین خوب[1] آراست   باز از چه سبب فگندش[2] اندر کم و کاست؟
گر خوب نیامد این بنا[3] عیب کراست؟[4]   ور خوب آمد[5] خرابی از بهر چراست؟[6]

فخر، مر (۲ بار)، اهر، نظ (ترجمهٔ عربی)، نز (۴۰۶۰)

۲ در دایره ای کامدن[7] و رفتن ماست   او را نه بدایت نه نهایت[8] پیداست
کس می نزند دمی در این عالم راست[9]   کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

---

* نشانه های اختصاری کتابهایی که رباعیهای خیام در آنها آمده است:
فخر: التنبیه...، امام فخر رازی (متوفی ۶۰۶)؛ مر: مرصاد العباد (تألیف ۶۱۸)، نجم الدین رازی، تصحیح محمد امین ریاحی،؛ اهر: عبدالقادر اهری، اقطاب القطبیه (تألیف ۶۲۹)؛ جه: تاریخ جهانگشای جوینی (تألیف ۶۵۸)؛ نز: نزهة المجالس، جمال خلیل شروانی، تصحیح محمد امین ریاحی (تألیف نیمهٔ اول قرن ۷، کتابت ۷۳۱)؛ نظ: رباعیات القاضی نظام الدین الاصفهانی (متوفی بعد از ۶۸۰)؛ حمد: تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی (تألیف ۷۳۰)؛ مو: مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، محمد بن بدر جاجرمی (کتابت ۷۴۱)؛ وص: تاریخ وصّاف (تألیف نیمهٔ اول قرن ۸)؛ جن: جُنگی از منشآت و اشعار، کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، به روایت سعید نفیسی (کتابت سال ۷۵۰)؛ مج: مجموعهٔ تذکره مانند، کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، به روایت دکتر قاسم غنی (کتابت به احتمال قوی قرن ۸)؛ فر: فردوس التواریخ، ابرقوهی (تألیف ۸۰۸).

از ۶۷ رباعی مورد بحث ما فقط ده رباعی در بیش از یک متن آمده است، ۵۷ رباعی دیگر تنها در یک کتاب مذکور است.

[1] مر، نز: ترکیب طبایع.

[2] مر: باز از چه قبل فکندش؛ اهر: باز از چه سبب فگند؛ نز: از بهر چه افکندش.

[3] مر: گر زشت آمد این صور؛ اهر، نز (تصحیح ریاحی): گر نیک نیامد این صور؛ نز (قراءت فروغی): گر نیک آمد.

[4] نز (قراءت فروغی): شکستن از بهر چه بود.

[5] اهر، مر (ص ۴۰۰)، نز: ور نیک آمد؛ مر (قراءت فروغی): ور نیک نیامد.

[6] مر (قراءت فروغی): این صور عیب کراست.

[7] مو (فروغی، مقدمه، ص ۴۷): دوری که در او آمدن؛ جن (یا: مج = رباعی ۳۴ فروغی): در دایره ای که آمد.

[8] مو (فروغی، مقدمه، ص ۴۷): نه نهایت نه بدایت؛ جن (یا مج = رباعی ۴۳ فروغی): آن را نه بدایت نه نهایت.

مر، مو، جُن (یا: مج)

۳ ز آوردن من نبود گردون را سود — وز بردن من جاه[10] و جمالش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو[11] گوشم نشنود — کاوردن و بردن من از بهر چه بود؟

اهر، نز (۴۰۳۰)

٤ در جُستن جام جم جهان پیمودم — روزی ننشستم و شبی نغنودم
ز استاد چو راز جام جم بشنودم — آن جام جهان نمایِ جم من بودم

اهر

۵ اجزای[12] پیاله ای که در هم پیوست — بشکستن آن روا نمی دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر دست — بر مهر که پیوست و به نام که شکست[13]

جه، نز (۴۰۲۴)، وص

٦ هر ذرّه که درخاک[14] زمینی بوده ست — پیش از من و تو تاج و نگینی بوده ست[15]
گرد از رخ نازنین به آزرم فشان — کان هم رخ خوب[16] نازنینی بوده ست

نز (۵۷)، حمد، فر

۷ تا راه قلندری نپویی نشود — رخساره به خون دل نشویی نشود
سودا چه پزی تا که چو دلسوختگان — آزاد به ترک خود نگویی نشود

نز (۳۳)

۸ یک روز ز بند عالم آزاد نیَم — یک دم زدن از وجود خود شاد نیم
شاگردی روزگار کردم بسیار — در کار جهان هنوز استاد نیم

نز (۳٤)

۹ هرگز دل من ز علم محروم نشد — کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

---

[9] ۹– مو (فروغی، مقدمه، ص ٤۷ = رباعی ۳٤ فروغی): دمی در این معنی راست؛ جن (یا مج): در این جهان یک دم راست («در این معنی راست» بهتر می نماید).

[10] ۱۰– نز: جان.

[11] ۱۱– نز (قراءت فروغی): وز هیچ کسی نبود.

[12] ۱۲– نز: ترکیب.

[13] ۱۳– نز: از مهر که پیوست و به کین که شکست؛ نز (قراءت فروغی، رباعی ۲۲): بر مهر که پیوست و به کین که شکست («و به کین که شکست» بهتر می نماید).

[14] ۱٤– حمد: که بر روی.

[15] ۱۵– حمد: خورشید رخی لاله جبینی بوده ست.

[16] ۱٦– حمد: کان هم رخ و زلف.

با این همه، چون بنگرم از روی خرد   عمرم بگذشت و هیچ معلوم نشد[١٧]

نز (٣٥)

١٠ دشمن به غلط گفت که من فلسفیم   ایزد داند که آنچه او گفت نیَم
لیکن چو در این غم آشیان آمده ام   آخر، کم از آن که من بدانم که کیَم

نز (٣٦)

١١ ماییم که اصلِ شادی و کانِ غمیم   سرمایهٔ دادیم و نهادِ ستمیم
پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم   آیینهٔ زنگ خورده و جام جمیم!

نز (٣٧)

١٢ ترکیب طبایع چو به کام تو دَمی ست   رو شاد بزی اگر چه بر تو ستمی ست
با اهل خرد باش که اصلِ تن تو   گردی و نسیمی و شراری و نمی ست[١٨]

نز (٣٨)

١٣ خوش باش که پخته اند سودای تو دی   فارغ شده اند از تمنای تو دی
قصه چه کنم، که بی تقاضای تو دی   دادند قرارِ کارِ فردای تو دی!

نز (٥٤ و ٤٠٢٨)

١٤ از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن   فردا که نیامده ست فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن   حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

نز (٥٥)

١٥ پیش از من و تو لیل و نهاری بوده ست   گردنده فلک نیز به کاری بوده ست[١٩]
هرجا که قدم نهی تو بر روی زمین   آن، مَردُمکِ چشم نگاری بوده ست

نز (٥٦)

١٦ هر راز که اندر دل دانا باشد   باید که نهفته تر ز عنقا باشد
کاندر صدف، از نهفتگی گردد دُر   آن قطره که رازِ دل دریا باشد

نز (٥٨)

١٧ هم دانهٔ اومید به خرمن ماند   هم باغ و سرای بی تو و من ماند
سیم و زر خویش از درمی تا به جوی   با دوست بخور گرنه به دشمن ماند!

نز (٩١)

---

[١٧] ١٧- نز (قراءت فروغی، رباعی ٩٣): «هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز/ معلومم شد که هیچ معلوم نشد».

[١٨] ١٨- نز (قراءت فروغی، رباعی ٢٣): غباری و دمی ست.

[١٩] ١٩- نز (فروغی، مقدمه، ص ٣٨): در هر قرنی بزرگواری بوده است.

۱۸ بر شاخ امید اگر بری یافتمی   هر[۲۰] رشتهٔ خویش را سری یافتمی
تا چند زتنگنای زندان وجود   ای کاش، سوی عدم دری یافتمی!
نز (۱۱۲ و ۴۰۹۸)

۱۹ یک جرعه می کهن ز ملکی نو به   وز هرچه نه می، طریق بیرون شو به
دُرد است به از تخت فریدون صد بار   خشت سر خُم ز تاج کیخسرو به
نز (۲۳۶)

۲۰ در دهر چو آواز گل تازه دهند   فرمای بُتا که می به اندازه دهند
از حور و قصور، وز بهشت و دوزخ   فارغ بنشین که آن هر آوازه دهند
نز (۲۳۷)

۲۱ گیرم که به اسرار معما نرسی   در شیوهٔ عاقلان همانا نرسی
از سبزه و می، خیز بهشتی برساز   کان جا به بهشت یا رسی یا نرسی![۲۱]
نز (۲۳۸)

۲۲ من، می نه ز بهر تنگدستی نخورم   یا از غم رسوایی و مستی نخورم
من، می ز برای خوشدلی می خوردم   اکنون که تو در دلم نشستی نخورم!
نز (۲۳۹)

۲۳ آن را که به صحرای علل تاخته اند   بی او همه کارها بپرداخته اند
امروز بهانه ای در انداخته اند   فردا همه آن بوَد، که دی ساخته اند![۲۲]
(نز ۴۰۲۵)

۲۴ خورشید به گِل نهفت می نتوانم   و اسرار زمانه، گفت می نتوانم
از بحر تفکرم برآورد خِرد   دُرّی که ز بیم سُفت می نتوانم
نز (۴۰۲۶)

۲۵ رفتم، که در این منزل بیداد بُدن   در دست نخواهد به جز از باد بُدن
آن را باید به مرگ من شاد بُدن   کز دست اجل، تواند آزاد بُدن
نز (۴۰۲۷)

---

[۲۰] ۲۰- نز (رباعی ۴۰۹۸) و نز (قراءت فروغی، رباعی ۱۶۵): هم.

[۲۱] ۲۱- فروغی در مقدمه، این رباعی را با همین ضبط از نزهة المجالس نقل کرده، ولی در متن رباعیات به شمارهٔ ۱۶۱ آن را به این صورت آورده است:

ای دل تو به اسرار معما نرسی   در نکتهٔ زیرکان دانا نرسی
این جا به می لعل بهشتی می ساز   کان جا که بهشت است رسی یا نرسی

[۲۲] ۲۲- نز (قراءت فروغی، رباعی ۵۵): در ساخته اند.

٢٦ چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد   دل را به چنین غصه[٢٣] دژم نتوان کرد
کار من و تو چنان که رای من و توست   از موم به دست خویش هم نتوان کرد
نز (٤٠٢٩)، مو

٢٧ مشنو سخن از زمانه سازآمدگان   می خواه مروّق، ز طراز[٢٤] آمدگان
رفتند یگان یگان فراز آمدگان   کس می ندهد نشان ز باز آمدگان!
نز (٤٠٣١)

٢٨ در کارگه کوزه گری رفتم دوش   دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
از دستهٔ هر کوزه برآورده خروش: صد کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش[٢٥]
نز (٤٠٣٢)

٢٩ برگیر پیاله و سبو، ای دلجوی   تا بخرامیم گِرد باغ و لب جوی[٢٦]
بس شخص عزیز را که چرخ بدخوی   صد بار پیاله کرد و صد بار سبوی!
نز (٤٠٣٣)، مج

٣٠ از کوزه گری کوزه خریدم باری   آن کوزه، سخن گفت ز هر اسراری:
شاهی بودم که جام زرّینم بود   اکنون شده ام کوزهٔ هر خمّاری!
نز (٤٠٣٤)

٣١ این کوزه که آبخوارهٔ مزدوری ست   از دیدهٔ شاهی[٢٧] و دل دستوری ست
هر کاسهٔ می که بر کفِ مخموری ست   از عارض مستی و لب مستوری ست
نز (٤٠٣٥)

٣٢ آنها که کهنترند و آنها که نوند   هر یک به هوای خویش لختی بدوند
این سفله جهان به کس نماند جاوید   رفتند و رویم و دیگر آیند و روند![٢٨]

٢٣- مو (فروغی، مقدمه، ص ٤٥): خود را به کم و بیش؛ فروغی (رباعی ٧٤): دل را به کم و بیش.

٢٤- نز (قراءت فروغی، رباعی ١٤٦): به طراز («از طراز» بهتر می نماید).

٢٥- نز (قراءت فروغی، رباعی ١١٧): ناگاه یکی کوزه برآورد خروش/ کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش. فروغی در پایان کتاب زیر عنوان «توضیحات و تذکرات» (ص ١٤٢) دربارهٔ این رباعی می نویسد: «بر روی یک کاشی که در سال ٦٢٣ ساخته شده این رباعی به این صورت ضبط شده است:

در کارگه کوزه گری رفتم دوش   دیدم ز هزار گونه گویا و خموش
آمد ز درون کوزه ای بانگ خروش   ای کوزه گر و کوزه کن و کوزه فروش»

ولی مأخذ خود را ذکر نکرده است.

٢٦- نز (فروغی، مقدمه، ص ٤٣) با ضبط متن ما یکسان است، ولی فروغی در رباعی ١٦٦ مصراع دوم را با این ضبط داده است: فارغ بنشین به کشته زار و لب جوی.

٢٧- نز (قراءت فروغی، رباعی ١٦): از دیدهٔ شاهی ست

٢٨- فروغی، رباعی ٥٦:

نز (۴۰۴۲)، جُن

۳۳ گر کار فلک به عدل سنجیده بُدی
احوال فلک جمله پسندیده بُدی
ور عدل بُدی به کارها در گردون
کی خاطر اهل فضل رنجیده بُدی؟

نز (۴۰۹۶)

۳۴ هر یک چندی، یکی برآید که منم
با نعمت و سیم و زر گراید که منم[29]
چون کارک او نظام گیرد، روزی
ناگه اجل از کمین درآید که: منم!

نز (۴۰۹۷)

۳۵ عمری ست مرا تیره و کاری ست نه راست
محنت همه افزوده و راحت کم و کاست
شکر ایزد را که آنچه اسباب بلاست
ما را زکسی[30] دگر نمی باید خواست!

نز (۴۰۹۹)

۳۶ عالم اگر از بهر تو[31] می آرایند
مگرای بدان که عاقلان نگرایند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند
بربای نصیب خویش کت بربایند

مو، جُن

۳۷ وقت سحر است خیز ای مایهٔ ناز
نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز
کانها که بجایند نپایند بسی
وانها که شدند کس نمی آید باز

مو

۳۸ چون نیست مقام ما در این دهر مقیم
پس بی می و معشوق خطایی ست عظیم
تا کی ز قدیم و محدث امیدم و بیم
چون من رفتم جهان چه محدث چه قدیم

مو، جُن

۳۹ چون ابر به نوروز رخ لاله بشُست
برخیز و به جام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشاگه ماست[32]
فردا همه از خاک تو برخواهد رُست

مو

۴۰ بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی
سرمست بُدم چو کردم این اوباشی
با من به زبان حال می گفت سبو
من چون تو بُدم تو نیز چون من باشی

مو

آنها که کهن شدند و اینها که نوند
هر کس به مراد خویش یک تک [کذا] بدوند
این کهنه جهان به کس نماند باقی
رفتند و رویم و دیگر آیند و روند

[29] - فروغی، رباعی ۱۳۳: با نعمت و با سیم و زر آید که منم.

[30] - فروغی، رباعی ۳۸: کس.

[31] - جن: بر چشم تو عالم ارچه. فروغی (رباعی ٦۹): ضبط جن را برگزیده است.

[32] - فروغی، رباعی ۲٤، ضبط مو را تغییر داده است: توست («توست» بهتر می نماید).

۴۱ یک قطرهٔ آب بود و با[33] دریا شد
یک ذرهٔ خاک با زمین یکتا شد
آمد شدن تو اندر این عالم چیست
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد
مو

۴۲ ایام زمانه از کسی دارد ننگ
کاو در غم ایام نشیند دلتنگ
می خور تو در آبگینه و نالهٔ[34] چنگ
زان پیش که آبگینه آید بر سنگ
مو

۴۳ این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت
کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند
زان روی که هست، کس نمی داند گفت
مو

۴۴ ای پیر خردمند پگه تر برخیز
وان کودک خاک بیز را بنگر تیز
پندش ده و گو که نرم نرمک می بیز
مغز سر کیقباد و چشم پرویز
مو

۴۵ می خور که فلک بهر هلاک من و تو
قصدی دارد به جان پاک من و تو
در سبزه نشین و می روشن می خور
کاین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو
مو

۴۶ ای آن که نتیجهٔ چهار و هفتی
وز هفت و چهار دائم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشت گفتم
باز آمدنت نیست، چو رفتی رفتی
مو

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۴۷ آرند یکی و دیگری بربایند
بر هیچ کسی راز همی نگشایند
ما را ز قضا جز این قدر ننمایند
پیمانهٔ عمر ماست می پیمایند
جُن

۴۸ از جرم گِل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات کلّی را حلّ
بگشادم بندهای مشکل به حیل
هر بند گشاده شد به جز بند اجل
جُن

۴۹ برخیز بتا بیار بهر دل ما
حلّ کن به جمال خویشتن مشکل ما
یک کوزه شراب تا به هم نوش کنیم
زان پیش که کوزه ها کنند از گِل ما
جُن

۵۰ ای دوست حقیقت شنو از من سخنی
با بادهٔ لعل باش و با سیمتنی

---

[33] ۳۳- فروغی، رباعی ۹۷، ضبط مو را تغییر داده است: بود با.

[34] ۳۴- فروغی، رباعی ۱۱۸، ضبط مو را تغییر داده است باناله. («با نالهٔ» بهتر می نماید).

کان کس که جهان کرد، فراغت دارد   از سبلت چون تویی و ریش چو منی
جُن

۵۱ آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی   معذوری اگر در طلبش می کوشی
باقیْ همه را یگان نیرزد، هُش دار   تا عمر گرانبها بدان نفروشی
جُن

۵۲ گرچه غم و رنج من درازی دارد   عیش و طرب تو سرفرازی دارد
بر دهر مکن[۳۵] تکیه که دوران فلک   در پرده هزار گونه بازی دارد
جُن

۵۳ از رنج کشیدن آدمی حُر گردد   قطره چو کشد حبس صدف دُر گردد
گر مال نماند سر بماناد به جای   پیمانه چو شد تهی دگر پر گردد
جُن

۵٤ برخیز ز خواب تا شرابی بخوریم   زان پیش که از زمانه تابی بخوریم
کاین چرخ ستیزه روی ناگه روزی   چندان ندهد امان[۳۶] که آبی بخوریم
جُن

۵۵ از جملهٔ رفتگان این راه دراز   بازآمده کیست تا به ما گوید راز
پس بر سرِ این دو راههٔ آز و نیاز   تا هیچ نمانی که نمی آیی باز
مج

۵۶ آنی که نبودت به خور و خواب نیاز   کردند نیازمندت این چار انباز
هر یک به تو آنچه داد بستاند باز   تا باز چنان شوی که بودی زاغاز[۳۷]
مج

۵۷ بر پشت من از زمانه تو می آید   وز من همه کار نانکو می آید
جان عزم رحیل کرد و گفتم بمرو   گفتا چه کنم، خانه فرو می آید
مج

۵۸ گر شاخ بقا ز بیخ بختت رُستست   ور بر تن تو عمر لباسی چُستست
در خیمهٔ تن که سایه بانی ست تو را   هان تکیه مکن که چار میخش سستست
مج

۵۹ قومی متفکرند اندر ره دین   قومی به گمان فتاده در راه یقین

---

[۳۵] فروغی، رباعی ۸٤، ضبط جن را تغییر داده است: بر هر دو مکن.

[۳۶] فروغی، رباعی ۱۲۳: ضبط جن را تغییر داده است: ندهد زمان.

[۳۷] فروغی این رباعی را که در مقدمه، ص ۵۳ از مج نقل کرده، در رباعیات خود نیاورده است.

می ترسم از آن که بانگ آید روزی
کای بیخبران راه نه آن است و نه این
جُن (یا: مج)

۶۰ قانع به یک استخوان چو کرکس بودن
به زان که طفیل خوان ناکس بودن
با نان جوین خویش حقا که به است
کالوده به پالودهٔ هر خس بودن
جُن (یا: مج)

۶۱ تا چند کنی خدمت دونان و خسان
جان بر سر هر طعمه منه چون مگسان
نانی به دو روز خور، مکش منّت کس
خونِ دل خود خوری به از نان کسان[۳۸]
جُن (یا: مج)

۶۲ یک نان به دو روز اگر شود حاصل مرد
وز کوزه شکسته ای دمی آبی سرد
مأمور کم از خودی چرا باید بود؟
یا خدمت چون خودی چرا باید کرد؟
جُن (یا: مج)

۶۳ ای دیده اگر کور نه ای گور ببین
وین عالم پر فتنه و پر شور ببین
شاهان و سران و سروران زیر گِلند
روهای چو مه در دهن مور ببین
جُن (یا: مج)

۶۴ ای دل غم این جهان فرسوده مخور
بیهوده نه ای غمان بیهوده مخور
چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید
خوش باش و غم بوده و نابوده مخور
جُن (یا: مج)

۶۵ بر چرخ فلک هیچ کسی چیر نشد
وز خوردن آدمی زمین سیر نشد
مغرور بدانی که نخورده ست تو را
تعجیل مکن، هم بخورد، دیر نشد
جُن (یا: مج)

۶۶ چون نیست ز هرچه هست جز باد به دست
چون هست به هر چه هست نقصان و شکست
انگار که هر چه هست در عالم نیست
پندار که هرچه نیست در عالم هست
جُن (یا: مج)

۶۷ حبّی که به قدرت سر و رو می سازد
همواره همو کار عدو می سازد
گویند قرا به گر مسلمان نبود
او را تو چه گویی که کدو می سازد
جُن (یا: مج)

---

[۳۸] ۳۸- فروغی این رباعی را که در مقدمه، ص ۵۳ از جن یا مج نقل کرده، در رباعیات خود نیاورده است.